

بازگشت به مارکس: تأملاتی درباره بحران فمینیستی در دوراهی نئولیبرالیسم و نئومحافظه کاری

نویسندگان: ژینلانگ لین، یانگ ونگ

پژوهان مختاری

چکیده:

فمینیسم معاصر اینک بر سر یک دوراهی ایستاده است و از سوی هر دو ایدئولوژی نئولیبرالی و نئومحافظه کار با یورش هم‌هنگ روبه‌روست. هرچند این دو ایدئولوژی در بنیان با یکدیگر تفاوت دارند - نئولیبرالیسم غالباً زبان و مفاهیم فمینیستی را مصادره می‌کند تا در خدمت مقاصد سرمایه‌دارانه قرار دهد، و نئومحافظه کاری معمولاً اصول فمینیستی را آماج حمله می‌سازد- اما هر دو به‌گونه‌ای مشابه نقش سنتی خانواده را به‌مثابه تأمین‌کننده رفاه تقویت می‌کنند. این بحران از خودبیگانگی در فمینیسم با سه عامل محوری شناخته می‌شود. نخست، شکاف‌های جنسیتی ناشی از چرخش فمینیسم به سیاست هویتی؛ دوم، پوشانده‌شدن نقد فمینیستی سرمایه‌داری در اثر گسترش تجاری‌سازی؛ و سوم، ابزاری‌شدن فمینیسم در عرصه سیاست. این چالش‌ها به تشدید ستیز طبقاتی و حاشیه‌رانده‌شدن هرچه‌بیشتر زنان کم‌درآمد انجامیده و یکدیگر را نیز تقویت می‌کنند. برای مواجهه با این بحران چندسویه، بازگشت به اندیشه مارکسی برای رهایی زنان ضروری دانسته می‌شود. بنیان تاریخی مسئله زنان را می‌توان به ستم طبقاتی بازگرداند؛ ستمی که از تقدم تولید مادی بر کار بازتولیدی برمی‌خیزد. در این چارچوب، ستم جنسیتی به ابزاری بدل می‌شود که ستم طبقاتی را تداوم می‌بخشد. تنها با تفسیر خودمختاری تنانه و توان زنان از منظر زندگی مادی و بازتولید طبقاتی، و با پیوند دادن نیروهای اجتماعی گوناگون علیه سرمایه‌داری در عرصه کنش عملی، فمینیسم می‌تواند جان دوباره یابد. هرچند جنبش جهانی زنان در روزگار کنونی سرشار از گسست‌ها، تناقض‌ها و پیکارهای درونی است، هنوز امید به دستیابی همبستگی وجود دارد. چون آن روز فرا رسد، تاریخ گواهی خواهد داد که برابری راستین جنسیتی، نه ارتقای حق انتخاب فردی گروهی اندک، بلکه رهایی همگان است؛ و مارکسیسم بار دیگر در تاریخ رهایی انسان، تثبیت خواهد شد. برای تحقق این هدف سترگ، گام حیاتی آن است که به حاشیه‌رانده‌شدن فمینیسم مارکسیستی پایان دهیم.

مقدمه:

"شمشیر داموکلس" که سال‌ها بر فراز سر زنان آمریکایی معلق بود سرانجام در ۲۴ ژوئن ۲۰۲۲ فرود آمد. دیوان عالی رأی سرنوشت‌ساز «رو علیه وید» (Roe v. Wade) (۱۹۷۳) را که حق قانون اساسی سقط جنین را به رسمیت می‌شناخت، لغو کرد، در حالیکه ۸۰ درصد آمریکاییان از حق قانونی سقط جنین پشتیبانی می‌کردند [۱]. این واقعه که به پایان این حق سراسری انجامید و چرخشی تند در مسیر پیچیده حقوق زنان را رقم زد، مجادله‌ای داغ در سراسر جهان برانگیخته است. برخی بر این باورند که این تصمیم، زنان را از آزادی تصرف در بدن خویش محروم کرد و لغو «رو علیه وید» تلاشی دیگر از سوی دولتی سفیدپوست، دگرجنس‌گرا محور و پدرسالار برای مهار زندگی زنان بود. دیگری نیز استدلال می‌کنند که این لغو، پیروزی‌ای معنادار در برابر جامعه‌ای است که روزه‌روز در برابر کنش‌هایی که عامدانه زندگی انسانی را از میان می‌برند، مدرا نشان می‌دهند.

از برآمدن نئولیبرالیسم در اواخر قرن بیستم بدین‌سو، زنان از رهگذر مشارکت در بازار آزاد به خودمختاری اقتصادی بیشتری دست یافته‌اند. زنان در سراسر جهان به زبان لیبرالیسم سخن می‌گویند و نیروی نئولیبرالیسم - که آزادی و فردگرایی مفرط را می‌ستاید - به صورتی فراگیر درآمده است [2]. در چنین زمینه‌ای، پاسداشت حقوق تنانه زنان تنها گزینه مقبول سیاسی می‌نماید. اما درست در همین‌جاست که ریزه‌کاری‌های پیکار عیان می‌شود. محافظه‌کاران ضد سقط جنین، که دهه‌هاست بر علیه حقوق باروری جنگ افروخته‌اند، به مصادره پاره‌ای از مؤلفه‌های فمینیسم روی آورده‌اند و بدین‌سان دینامیزمی پیچیده پدید آورده‌اند که فراتر از یک شناخت ساده‌انگارانه است. از این‌رو امروز می‌بینیم که نیروهای روبه رشد محافظه‌کار اثری پیش‌بینی‌ناپذیر و دگرگون‌ساز بر مسائل زنان می‌نهند.

این نوشته می‌کوشد دلالت‌های تلاقی نئولیبرالیسم و نئومحافظه‌کاری بر فمینیسم را واکاود. ما بر این باوریم که فمینیسم در روزگار کنونی بر سر دوراهی‌ای ایستاده است و از هر دو جبهه ایدئولوژیک با یورش هم‌هنگ روبه‌رو است. بر این اساس، پرسش محوری پژوهشی که راهنمای این مطالعه است چنین است: این یورش دوگانه چه تأثیری بر پیکار برای برابری جنسیتی می‌گذارد و پاسخ‌های راهبردی ممکن کدام‌اند؟ در پرداختن به این پرسش، هدف ما کاوش مسیرهایی برای تداوم مؤثر پروژه فمینیستی است.

با عنایت به ابعاد مادی مسئله پیش رو، ما بازگشتی به ریشه‌های اندیشه ماتریالیسم تاریخی، چنان که کارل مارکس بسط داده است، پیشنهاد می‌کنیم. چارچوب مارکسیستی با تأکید بر مناسبات قدرت و شرایط اجتماعی-اقتصادی، می‌تواند چشم انداز انتقادی کارآمدی برای سنجش درهم‌تنیدگی‌ها/پیچیدگی‌های برآمده از تقاطع ستم‌ها و هویت‌ها و جریان‌های زیرپوستی‌ای فراهم آورد، که سیمای کنونی فمینیسم را شکل می‌دهند. باورمندیم که فهم رهایی زنان در بستر تحلیل مارکس از کار، سرمایه و نسبت آن دو با ساختارهای اجتماعی، بینش‌هایی راهگشا برای پاسخ فمینیستی به این بحران به دست می‌دهد. این نوشته می‌کوشد گفت‌وگوی آکادمیک پیرامون خاستگاه‌های مادی پیکارهای فمینیستی را از نو برافروزد و سامان دهد، تا زمینه را برای فهمی فراگیرتر از بحران کنونی و شیوه‌های رهایی از آن فراهم آورد.

تعریف مفاهیم بنیادین

فمینیسم .با در نظر گرفتن گونه‌گونی ژرف نظریه‌ها و کنش‌های فمینیستی در مقیاس جهانی، می‌توان از تفاوت‌های معنادار میان فمینیسم شمال جهانی، فمینیسمی که میان شمال و جنوب جهانی در رفت‌وآمد است، و نیز دیدگاه‌های زنان به‌حاشیه‌رانده‌شده در درون شمال جهانی سخن گفت. فمینیسم شمال جهانی غالباً با «برابری حقوقی»، «بی‌طرفی جنسیتی» و «خودمختاری اقتصادی» شناخته می‌شود. در مقابل، فمینیسم‌های جنوب جهانی ممکن است بر دامنه‌ای گسترده‌تر از مسائل جمعی و اجتماعی انگشت بگذارند؛ از جمله ارزش‌های جمعی و استعمارستیزی. با آن که چشم‌اندازها و راهبردهای فمینیسم‌های جنوب جهانی و نیز گروه‌های به‌حاشیه‌رانده‌شده در شمال جهانی گران‌مایه‌اند [3] [4]، این نوشته به‌طور خاص بر فمینیسم شمال جهانی تمرکز می‌کند. این گزینش از نقشی برمی‌خیزد که فمینیسم برخاسته از شمال جهانی در صورت‌بندی دستورکارها و سیاست‌های جهانی و تأثیرگذاری چشمگیر بر حقوق بین‌الملل و حقوق بشر ایفا کرده است، چنان که به پیش‌رانی شکل‌گیری قوانین و سیاست‌های برابری جنسیتی در سراسر جهان انجامیده است [5]

نئولیبرالیسم .لازم است مفهوم و دامنه «نئولیبرالیسم» در این مقاله به‌صراحت تعریف شود؛ زیرا این اصطلاح به‌سبب پیچیدگی ذاتی، چندبعدی بودن و محل نزاع بودنش، بنا به قرائت‌ها، پیشینه‌های تاریخی و کاربردهای عملی گوناگون، صورتی متفاوت می‌یابد [6]. در اینجا، نئولیبرالیسم به‌منزله دستگاهی فکری فهمیده می‌شود که بر برتری نیروهای بازار و آزادی فردی تأکید می‌کند و به کاربردهای اصول بازار در همه

ساحت‌های جامعه اصرار می‌ورزد. در دوره برآمدن نئولیبرالیسم، مطالبه‌های عدالت هرچه‌بیشتر به‌صورت خواست به‌رسمیت‌شناختن هویت و تفاوت، صورت‌بندی شده است [7]. نظریه نئولیبرال از کمینه‌کردن مداخله دولت پشتیبانی می‌کند، بر مالکیت خصوصی و رقابت آزاد پای می‌فشارد، و بر آزادی‌های فردی و مسئولیت شخصی تأکید می‌نهد [8].

در این چارچوب، بازار کارآمدترین ابزار تخصیص منابع دانسته شده و کامیابی یا ناکامی فردی به کوشش و انتخاب شخصی نسبت داده می‌شود [9]. در زمینه فمینیسم، نئولیبرالیسم غالباً از رهگذر تأکید بر استقلال اقتصادی زنان و توفیق حرفه‌ای آنان خود را متجسد می‌سازد. این منطق با ترویج مشوق‌های اقتصادی و رقابت، نقش‌ها و منزلت زنان را صورت‌بندی کرده است، حال آن‌که سایر عوامل اجتماعی و فرهنگی مؤثر بر زندگی زنان را به حاشیه رانده یا کم‌اهمیت کرده است. پروگل [10] این پدیده‌ها را فرآیندهای «نئولیبرالی‌سازی فمینیسم» می‌خواند.

نئومحافظه‌کاری. نئومحافظه‌کاری در ایالات متحده و در اواخر دهه ۱۹۶۰ و اوایل دهه ۱۹۷۰، در واکنش به دگرگونی‌های اجتماعی و سیاسی آن روزگار، سر برآورد. در آغاز، این جریان بیش از هر چیز با لیبرال‌های سرخورده‌ای شناخته می‌شد که به رویکردهای محافظه‌کارانه فرامی‌خواندند. نئومحافظه‌کاری در پی بازگرداندن ارزش‌ها و هنجارهای سنتی اجتماعی است و از قدرت نظامی نیرومند و سیاست خارجی قاطع حمایت می‌کند [11]. در بافت این نوشته، نئومحافظه‌کاری به ایدئولوژی سیاسی احیاشده‌ای اشاره دارد که بازگشت به ارزش‌های سنتی خانواده و جامعه که غالباً بر باورهای دینی استوار است را توصیه می‌کند. این جریان بر «قانون و نظم»، نقش‌های سنتی جنسیتی، و تردید نسبت به سیاست‌هایی که برای پیشبرد برابری اجتماعی طراحی شده‌اند-مانند سیاست‌های تبعیض مثبت یا حق سقط جنین-تأکید می‌نهد. چنین صورتی از محافظه‌کاری به‌طور ذاتی مطالبه فمینیستی برابری جنسیتی، حقوق تولیدمثلی و برهم‌زدن ساختارهای پدرسالارانه را به چالش می‌کشد [12].

در بخش پیش رو، این مقاله نشان خواهد داد که نئولیبرالیسم و نئومحافظه‌کاری- بر پایه تعریف‌های یادشده - چگونه بر برداشت از زنان اثر نهاده و جنبش فمینیستی را شکل داده‌اند. پیامد این روند، صورتی از فمینیسم است که سخت با نیروهای بازار و بروندادهای اقتصادی درهم‌تنیده شده و پیکار برابری جنسیتی را در متن

پیچیدگی‌های دینامیزیم اقتصادی و سیاسی جهانی جای می‌دهد. این چشم‌انداز تعمیق‌یافته پس‌زمینه‌ای غنی‌تر برای درک چگونگی درهم‌کنش این مفاهیم فراهم می‌آورد و نقش‌های آن‌ها را در بحران کنونی روشن‌تر توضیح می‌دهد.

فمینیسم بر سر دوراهی

فمینیسم ربوده‌شده به‌دست نئولیبرالیسم. اجماع واشنگتن (مجموعه‌ای از توصیه‌های سیاسی-اقتصادی برای کشورهای درحال توسعه که در اواخر قرن بیستم صورت‌بندی شد)، به نمادی مهم از جهانی‌سازی نئولیبرالی بدل گشت. از دهه ۱۹۹۰ به این‌سو، اکثریت عظیم کشورها در سراسر جهان زیر سیطره نظام سرمایه‌داری اداره شده‌اند. با تشدید یورش نیروهای بازار به قلمروهای اقتصادی، سیاسی و فرهنگی، فمینیسم جریان اصلی نیز به ابزاری در خدمت نئولیبرالیسم تبدیل شد. نظم جنسیتی بازارمحوری که از دل نئولیبرالیسم زاده شد عملاً فمینیسم را در خود جذب کرد و آن را به چرخه جدانشدنی در دستگاه سرمایه‌دارانه تولید و مصرف بدل ساخت.

در گفتمان نئولیبرال، بازارمحور کردن سیاست خانواده به‌منزله سرچشمه‌ای برای رقابت‌پذیری ملی تفسیر می‌شود. پژوهش‌های فراوان، شواهد قانع‌کننده‌ای در تأیید هزینه‌اثربخشی اتکا به استعدادها و توانایی‌های زنان در دستیابی به رشد اقتصادی و تقویت تخصص مشترک عرضه کرده‌اند [13][14]. بستن شکاف‌های جنسیتی در مشارکت نیروی کار می‌تواند منافع چشمگیری برای اقتصادها به بار آورد؛ برای نمونه، برآوردها نشان می‌دهد که چنین کوشش‌هایی می‌تواند به افزایشی درخور توجه (نزدیک به ۲۰ درصد) در تولید ناخالص داخلی سرانه بینجامد [15]. مشارکت فعال زنان در نیروی کار نه تنها امکان سهمیم‌شدن آنان در کارکرد اقتصاد و جامعه را فراهم می‌کند، بلکه احترام و به‌رسمیت‌شناختن را که سزاوار آن‌اند برایشان به ارمغان می‌آورد. در برابر، در نبود این مشارکت، چه‌بسا زنان در پاره‌ای وجوه به‌منزله «بار» تلقی شوند. بااین‌همه، این استدلال نئولیبرالی غالباً ارزش اقتصادی مشارکت زنان در بازار کار را بیش‌ازاندازه برجسته می‌کند و در همان حال از نقش‌های اجتماعی و فرهنگی مهمی که آنان ایفا می‌کنند غفلت می‌ورزد.

مدیریت نئولیبرالی نظم جنسیتی، غالباً چنین وانمود می‌کند که هدفش توانمندسازی زنان و برجسته‌ساختن قابلیت‌های آنان است. اما در عمل، فمینیسم نئولیبرالی، زنان را به بازارهای کار غیررسمی سوق می‌دهد و با

بهره‌گیری از شعارهایی چون «توانمندسازی زنان»، به‌طور غیرمستقیم از عقب‌نشینی دولت رفاه دفاع می‌کند. از سوی دیگر، سیاست‌های نئولیبرالی به گسترش اشکال بی‌ثبات اشتغال (چون قراردادهای موقت، کار پاره‌وقت و کار در اقتصاد گیگ/پلتفرمی) انجامیده است. این امر نه تنها فرصت‌های قابل افزایش تحرک زنان را محدود می‌کند، بلکه آنان را در برابر بهره‌کشی و ناپایداری اقتصادی آسیب‌پذیر و می‌گذارد. این گونه اشکال اشتغال از امنیت شغلی، مزایا و حمایت‌های حقوقی بی‌بهره‌اند و از این‌رو زنان را در معرض خطر بیشتر آسیب‌پذیری اقتصادی قرار می‌دهند. در کشورهای با درآمد پایین یا متوسط، ۸۴٫۵ درصد از زنان شاغل در اشتغال غیررسمی به کار گرفته شده‌اند؛ در کشورهای کم‌درآمد، این رقم به ۹۲٫۱ درصد می‌رسد. این زنان که غالباً در خانوارهایی زیر خط فقر زندگی می‌کنند، خود را در وضعیتی سخت ناپایدار و آسیب‌پذیر می‌یابند [16]. از سوی دیگر، عقب‌نشینی دولت رفاه، زنان گرفتار در مشاغل کم‌دستمزد، پاره‌وقت، بی‌ثبات و ناایمن را بیش‌ازپیش به حاشیه می‌راند. این روند در مقیاس جهانی چنان نمایان است که نگرانی‌ها درباره مستمری بازنشستگی زنان رو به افزایش نهاده است. در اقتصادهای پیشرفته‌ای چون فرانسه، آلمان، یونان و ایتالیا، میانگین مستمری زنان بیش از ۳۰ درصد از مردان کمتر است [17].

در فرایند مصرف، «کنش‌گری کالایی» به ابزاری اساسی برای هم‌دستی نئولیبرالیسم با فمینیسم بدل شده است، چندان که مصرف، خود به هیأتی از مشارکت مدنی - سیاسی درمی‌آید. همان‌گونه که جو لیتلر [18] گوشزد می‌کند: «سازمان‌ها و شرکت‌ها این ایده را به ما می‌فروشند که با خرید محصولشان می‌توانیم جهان را به جایی بهتر، عادلانه‌تر، سالم‌تر، دادگرانه‌تر، زیست‌پذیرتر یا برابرتر بدل کنیم». خیزش دوباره کنش‌گری فمینیستی در دهه گذشته با عامه‌پسند شدن انبوه کالاهای فمینیسم‌محور همراه بوده است [19]. فمینیست‌ها با خریدن و به تن کردن پیراهن‌هایی با شعارهایی چون «فمینیست چنین می‌نماید» و «دوست‌پسر من فمینیست است»، کنش خویش را علنی می‌سازند. گرچه می‌توان این سبک از کنش را ظهوری از هویت شخصی و همبستگی با جنبش فمینیستی دانست، اما هم‌زمان با ایده‌آل‌های نئولیبرالی «انتخاب مصرف‌کننده» و «دگرگونی اجتماعی بازارمحور» نیز هم‌داستان می‌شود.

گسترش تصاویر و شعارهای فمینیستی، چه در رسانه‌های سنتی و چه در شبکه‌های اجتماعی به‌صورت خودابرازی، چنان توهمی پدید می‌آورد که گویی کنش‌گری کالایی فمینیستی، راه درست و شایسته تحقق آرمان‌های فمینیسم است. به‌قول نظریه‌پرداز سیاسی آمریکایی، جودی دین: «سرمایه‌داری ارتباطات*، مشارکت

های سیاسی ما را تصاحب می‌کند و آن‌ها را در قالب مداخلاتی برای مدارهای اثرگذاری و سرگرمی قالب‌ریزی می‌کند، ما احساس سیاسی بودن می‌کنیم، و این درگیر شدن به ما حس کاذب مشارکت‌کنندگانی را می‌دهد که واقعاً اهمیت دارند» [20]

کنش‌گری کالایی در بستر نئولیبرالیسم، هرچند بالقوه می‌تواند آگاهی برانگیزد و گفت‌وگو را تسهیل کند، چه بسا در برانگیختن "دگرگونی معنادار" فروبماند و حتی نابرابری‌های موجود در خود فمینیسم را تشدید کند. نمونه‌ای روشن از این که چگونه کنش‌گری کالایی در چارچوب نئولیبرالیسم در تحقق تغییر مؤثر ناتوان می‌ماند و حتی ممکن است نابرابری‌ها را در خود فمینیسم تداوم بخشد، «پویش روبان صورتی» برای آگاهی‌بخشی درباره سرطان پستان است. از دهه ۱۹۹۰ به این سو، «روبان صورتی» که نمادی شناخته‌شده در سطح جهانی برای آگاهی‌بخشی درباره سرطان پستان است، بسیاری از شرکت‌ها را برانگیخته تا کالاهای «صورتی‌نشان» تولید کنند و وعده دهند بخشی از سود را به پژوهش‌های سرطان اختصاص خواهند داد.

* در دستگاه مفهومی جودی دین، به وضعیتی اشاره دارد که سازوکارهای ارتباطی شبکه‌ای (رسانه‌ها/شبکه‌های اجتماعی) کنش و مداخله سیاسی را جذب و در گردش احساسات/سرگرمی و داده قالب‌ریزی می‌کنند، به گونه‌ای که احساس مشارکت جای کنش مؤثر را می‌گیرد.

این کنش‌گری کالایی، هرچند آگاهی را بالا برده است، نه به طرز چشمگیر از نرخ مرگ و میر کاسته و نه دسترسی به درمان را به طور معنادار بهبود بخشیده است. حتی برخی شرکت‌ها به «صورتی‌شویی» (یعنی تبلیغ پشتیبانی خود در حالی که کالاهایی بالقوه زیان‌آور عرضه می‌کنند) متهم شده‌اند.

چنان که ویگلی و دورنلس [21] استدلال می‌کنند، «سرطان پستان به‌واقع از سوی شرکت‌ها و کارزارها با شیوه‌هایی گوناگون به سودآوری به کار گرفته شده است. نتیجه آن که "نماد صورتی سرطان پستان" به نشانگری برای مجموعه‌ای از گفتمان‌های جنسیت‌مند بدل شده که هم بازاریابان و هم سازمان‌های مرتبط با سرطان پستان به ترتیب برای افزایش سود و شمار اعضا از آن بهره می‌گیرند و این امر به تاروپودی کم‌سابقه از مصرف‌گرایی پیچیده انجامیده است. افزون بر این، این کارزار -ناخواسته- با هدف‌گیری زنان طبقه متوسط روبه‌بالا و ترویج تصویری محدود و عمدتاً سفید از سرطان پستان، به تداوم نابرابری‌های درون فمینیسم یاری می‌رساند و از جمعیت‌های به‌حاشیه‌رانده و نیز مردانی که گرفتار این بیماری‌اند چشم می‌پوشد [22].

از این رو، نشر تصاویر و شعارهای فمینیستی، چه در رسانه‌های سنتی و چه در شبکه‌های اجتماعی به صورت خودابرازی، چنان توهمی می‌آفریند که گویی کنش‌گری کالایی فمینیستی، راه واقعاً بایسته تحقق فمینیسم است. هرچند فمینیست‌هایی که در این گونه کنش‌ها مشارکت می‌کنند، آن را تلاشی جمعی و ضروری می‌شمارند، اما روشن نیست که کنش‌گری کالایی سرانجام چگونه می‌تواند به پایان دادن ستم بر زنان بینجامد. به عکس، چنین فمینیست‌هایی به مصرف فمینیسم محور و تجاری سازی روی می‌آورند، صرفاً از آن رو که این فعالیت‌ها با دل‌نگرانی‌های خود آنان جور می‌افتد، حال آن که زنان طبقات فرودست، که توان خرید ندارند به حاشیه رانده می‌شوند. در نتیجه، صورت بندی ای از فمینیسم به اصطلاح «طبقه‌نابینا» شکل می‌گیرد که از شناسایی و رهیافت تجربه‌ها و پیکارهای متنوع همه زنان فرو می‌ماند.

فمینیسم آماج یورش نئومحافظه‌کاری فزاینده از زمان انتخاب دونالد ترامپ در ۲۰۱۶ به ریاست‌جمهوری ایالات متحده و تصمیم چشمگیر بریتانیا برای ترک اتحادیه اروپا، روندی رو به افزایش از انزواگرایی و حمایت‌گرایی در عرصه جهانی پدیدار شده است. بخشی از این خیزش از قطبی شدن فزاینده سیاست برمی‌خیزد. به‌ویژه با آغاز همه‌گیری کووید-۱۹، پوپولیسم و ملی‌گرایی سفید، در ارزش‌های فرهنگی و خانوادگی سنتی محافظه‌کاری ادغام شد و به یکی از ویژگی‌های مهم نئومحافظه‌کاری بدل گشت. برآمدن نئومحافظه‌کاری چالشی جدی پیش روی فمینیسم نهاده است؛ چالشی که در لغو رأی «رو علیه وید» به روشنی عیان شد. در حقیقت، اجماع جهانی بر سر حقوق جنسی و باروری در سال‌های اخیر، در پیامد سربرآوردن نئومحافظه‌کاری، به‌نحو چشمگیری تضعیف شده است. در سال ۲۰۱۹، ۳۲ کشور از جمله ایالات متحده، «اعلامیه اجماع ژنو» را امضا کردند و با قاطعیت با حق سقط جنین زنان مخالفت ورزیدند؛ بدین استدلال که سقط جنین «حقی بین‌المللی» نیست و دولت‌ها الزامی به همسویی با موضع کمیته حقوق بشر سازمان ملل در باب سقط جنین ندارند. در این سند مجدداً بر اهمیت خانواده تأکید شد و به دولت‌ها توصیه گردید که از نقش سنتی زنان در خانواده پاسداری کنند.

نئومحافظه‌کاری به سه شیوه از فمینیسم سلاح می‌سازد و بر آن اثر می‌گذارد:

نخست، از رهگذر گفتمان سیاسی، برابری حقوق زنان را نفی می‌کند. کوشش برای صورت‌بندی «ویژگی زنانه» با توسل به نقش مادرانه به گونه‌ای مشابه به جناح‌بندی انجامیده و حتی گاه به انکار کلیت فمینیسم منجر شده است. همان‌گونه که باتلر [23]، یادآور می‌شود، همه زنان مادر نیستند؛ برخی نمی‌توانند باشند، برخی برای مادری بسیار جوان یا بسیار سالخورده‌اند، برخی نمی‌خواهند؛ و برای پاره‌ای که مادرند نیز، این واقعیت لزوماً محور بسیج سیاسی آنان در فمینیسم نیست. افزون بر این، در گفتمان نئومحافظه کاری، اندیشه‌ها و گزاره‌های مربوط به برابری حقوق زنان به هیأت یک کنش مبتنی بر رادیکالیسم عرضه می‌شود و فمینیسم از رهگذر خطابه واپس‌گرایی ضدفمینیستی در حوزه جنسیت و مسائل جنسی، به حاشیه رانده می‌شود. چنین گفتمانی مدّعی است که نباید تجربه‌های منفی برخی زنان را هم‌سنگ تجربه‌های اکثریت زنان گرفت؛ اکثریتی که گویا (از پیش) از سوی مردان با کرامت و احترامی برابر مورد رفتار قرار می‌گیرند [24]. نمونه‌ای آشکار از این روند را می‌توان در ایالات متحده در دوران دولت ترامپ دید. تنها در سال نخست زمامداری او رشته‌ای از اقدامات انجام شد که اثری چشمگیر بر حقوق زنان گذاشت: (الف) بازگرداندن سیاست شهر مکزیک (معروف به «دهان‌بند جهانی»)، (ب) قطع بودجه صندوق جمعیت سازمان ملل متحد، (ج) ترویج این دیدگاه که بیشینه گزارش‌های تعرض جنسی در محوطه‌های دانشگاهی جعلی‌اند، (د) لغو قاعده‌ای که قرار بود نابرابری‌های مزدی را شفاف‌تر سازد، و (ه) محدود کردن حق دسترسی به وسایل پیشگیری از بارداری [25]. این اقدامات نه فقط روند پیشرفت برابری جنسیتی را سد کرد، بلکه پیامد جانبی مهمی نیز به‌جا گذاشت: اعتبار زنان را مخدوش ساخت و آنان را نامستحق اعتماد جلوه داد. بدین‌سان، صدا و دعاوی آنان ناتوان‌تر شد و نابرابری‌های جنسیتی هرچه بیش‌تر تعمیق یافت.

دوم، نئومحافظه‌کاری از رهگذر پوپولیسم و ملی‌گرایی سفید، جنبش فمینیستی را سرکوب می‌کند. برای نمونه، در جلسه استماع «قانون پاسداشت سلامت زنان (S.1696)» که در سال ۲۰۱۴ به‌دست کمیته قضایی سنا برگزار شد، هواداران پوپولیست ضد سقط جنین، زنانی را که از حق سقط جنین دفاع می‌کردند، شیطان صفت جلوه دادند و آنان را «دشمن مردم» خواندند [26]. افزون بر این، ملی‌گرایان سفید می‌توانند از روایت‌های نژادپرستانه و بیگانه‌هراس برای مقاومت در برابر جنبش فمینیستی و تحقیر آن بهره‌گیرند. برای مثال، ممکن است جنبش فمینیستی را جنبشی تصویری کنند که به‌دست زنان غیرسفید، مهاجران یا «فرهنگ‌های بیگانه» هدایت می‌شود و بدین‌قرار آن را یورشی به «فرهنگ سفید» و «ارزش‌های سفید» مورد ادعای خود بنمایانند.

با این شگرد، می‌توانند جنبش فمینیستی را نزد هواداران و همدلان خویش نامشروع جلوه دهند و بدین‌سان نفوذ و پیشروی آن را سرکوب کنند [27].

سوم، نئومحافظه‌کاری برای بازگرداندن نقش‌های سنتی جنسیتی و ارزش‌های خانوادگی تلاش می‌کند. بدین‌وسیله زنان را از تمرکز بر قدرت سیاسی و مسائل داشتن اختیار بر بدن خویش باز می‌دارد و در عوض، سیاست محافظه‌کار و پوپولیسم افراطی، بر ویژگی‌های به‌اصطلاح "یگانه" زنان (چون توان مراقبت و مشارکت زندگی با مردان) انگشت می‌گذارد. استدلال این است که زنان (به‌مثابه مادر و زن که قطب‌نمای اخلاقی جامعه را پیش می‌برند)، وظیفه‌ای زنانه دارند تا در وهله اول از خود زندگی زناشویی دفاع کنند.

سازمان ملل متحد [28] تصدیق می‌کند که از آن‌جا که در دوران قرنطینه، سرویس‌های مراقبت از کودک به‌صورت نهادی و جامعه‌محور برای بسیاری از خانواده‌ها در دسترس نبوده، بار مراقبت بدون دستمزد از کودکان هرچه بیشتر بر دوش زنان افتاده و توان آنان برای کار کردن را محدود کرده است. این کار مراقبت از کودکان، به‌سبب تداوم نقش‌های سنتی جنسیتی، به‌مراتب بیش از مردان، بر عهده زنان می‌افتد. در پس‌زمینه، خطی محوری در سیاست نئومحافظه‌کارانه به چشم می‌خورد که زنان را از مسائل قدرت سیاسی و خودمختاری تنانه بازمی‌دارد و به‌جای آن بر نقش‌هایشان به‌منزله "پرستاران/مراقبان" و همراهان مردان و نگهبانان ارزش‌های سنتی خانواده انگشت می‌نهد. از رهگذر این سازوکارها، نئومحافظه‌کاری، فمینیسم جریان اصلی را به چالش می‌کشد. امروزه رویکرد «فمینیسم نئومحافظه‌کار» بر پیرامون «ارزش‌های خانواده» می‌گردد. ارزش‌هایی که نقش‌های زنان را چون مراقبانی ایثارگر و فراهم‌آوردگان کار بازتولیدی بی‌مزد برجسته می‌کنند و مدعی‌اند این گونه مراقبت و خانه‌داری به همان اندازه که ارزشمندند، از نظر اجتماعی ضروری و موجب افتخار است.

یورش همه‌جانبه بر فمینیسم از سوی نئولیبرالیسم و نئومحافظه‌کاری. نئولیبرالیسم و نئومحافظه‌کاری، خردمندی‌های سیاسی متمایزی‌اند که در بسیاری وجوه متناقض‌اند. در باب مسائل زنان، نگرش‌ها و راهبردهایشان متفاوت است. اما با دگرگونی الگوهای قدرت بین‌المللی و داخلی، نئولیبرالیسم هرچه بیشتر به این سو گراییده است که نفوذ سیاسی خود را از راه پیوند و هم‌افزایی نیروهای ملی و سیاسی (از جمله گروه‌های محافظه‌کار) بیفزاید. در همان حال، نئومحافظه‌کاری با تأکید بر حقوق و آزادی فردی، به‌ویژه «یگانگی» زنان، اخلاق جنسیتی سنتی را در سپهر عمومی گسترش می‌دهد. بدین صورت، این دو اندیشه، در یورش مشترک

بر فمینیسم به زمین مشترک دست می‌یابند. از سوی دیگر، هر دو ایدئولوژی بر کارکرد مکمل خانواده در فرایند اصلاح دولت رفاه انگشت می‌گذارند. به سبب بازسازی دولت رفاه و کاهش هزینه‌های عمومی، نقش خانواده به منزله تأمین‌کننده رفاه اجتماعی فزونی می‌گیرد. از این رو، نئولیبرالیسم حیطه خصوصی کنش‌های زنان را ترغیب می‌کند، تا در واکنش به فروریختن ساختار تأمین اجتماعی، این حیطه به بازار کار گسترش یابد. تحت تأثیر نئولیبرالیسم، سیاست‌هایی هم‌سان با سیاست‌های مارگارت تاچر در بریتانیا طی دهه ۱۹۸۰ به کاهش خدمات عمومی انجامید. برای نمونه، «قانون خدمات بهداشت ملی و مراقبت اجتماعی ۱۹۹۰»، که زنان را به سوی مشاغل کم‌دستمزد و پاره‌وقت راند. هم‌زمان، نئومحافظه‌کاری زنان را به ایفای مسئولیت‌هایشان به عنوان تأمین‌کنندگان کار بازتولیدی (در مقام مادر و مراقب) فرامی‌خواند. مسئولیتی که به واسطه آن کمبود قدرتشان در محیط کار را جبران می‌کنند. در ایالات متحده، از ۱۹۹۶ به این سو، چهره‌های کلیدی از میان قانون‌گذاران ایالتی، اعضای کنگره آمریکا و نیز رئیس‌جمهور جرج دبلیو بوش، پیوسته از سیاست‌هایی پشتیبانی کرده‌اند که ازدواج تک‌همسری دگرجنس‌گرا را پاس می‌دارد و به‌ویژه در میان زنان فقیر (خصوصاً زنان آفریقایی-آمریکایی) ازدواج را ترویج می‌کند. در مناطقی چون سیراکیوز نیویورک، که شمار زندانیان آفریقایی-آمریکایی فزونی گرفته بود، جمعیت زنان به‌طور معناداری از مردان پیشی گرفته است و این امری ست که انتظاری را که از این زنان می‌رود، یعنی ایفای نقش مراقبان اصلی و تأمین‌کنندگان کار بازتولیدی، را بیش از پیش برجسته می‌سازد. منتقدان استدلال می‌کنند که این سیاست‌های ترویج ازدواج "دگرجنس‌گرا" ستیزانه‌اند و ناعادلانه بار دگرجنونی‌های جمعیتی را بر دوش زنان آفریقایی-آمریکایی می‌نهند؛ زنانی که بر این روندهای اجتماعی-اقتصادی کنترل اندکی دارند [29]. هرچند نئولیبرالیسم و نئومحافظه‌کاری از منطق مشترک چشمگیری برخوردار نیستند (اولی بر مسائل اقتصادی متمرکز است و دومی بر تحلیل اخلاقی) اما در نسبت با خانواده آثار سیاسی مشابهی دارند. هر دو بازآفرینی خانواده را به مثابه ابزاری برای توزیع ثروت و رفاه تجویز می‌کنند و کارکردهای دولت رفاه را با «بازار» و «اخلاق» جایگزین می‌سازند. از سوی دیگر، هر دو به شیوه‌ای هم‌افزا نابرابری‌های ساختاری جنسیتی را کم‌اهمیت می‌شمارند یا نادیده می‌گیرند. چنان‌که آیزنشتاین، اندیشمند مارکسیست آمریکایی [30] بیان کرده است: «جهانی‌سازی سرمایه‌دارانه، زنان کارگر سراسر جهان را به نسل تازه‌ای از پرولتاریا بدل کرده است، زیرا جهانی‌سازی با بهره‌کشی و ستم‌ورزی بی‌رحمانه‌تر بر زنان کارگر ممکن می‌شود.»

برای بزک کردن سرمایه‌داری و پوشاندن مسائل نابرابری ساختاری، نتولیرالیسم و نئومحافظه‌کاری به‌نحوی معتدل «توانمندسازی» و «عاملیت» زنان را، با هدف رشد سرمایه‌دارانه، ترغیب می‌کنند، اما بهره‌کشی سرمایه‌دارانه و نظام سلسله‌مراتب اجتماعی را به صورت گزینشی نادیده می‌گیرند. در مقام نیروی کار مولد، زنان به‌حاشیه‌رانده شده، از جمله مهاجران، اقلیت‌های قومی و کارگران روستایی، غالباً به عنوان نیروی کار ارزان به کار گرفته می‌شوند و با چالش‌های پرشماری دست به گریبان‌اند. از بی‌ثباتی شغلی گرفته تا فقدان حقوق کار و در مقام تأمین‌کنندگان کار بازتولیدی، آن‌ها غالباً بی‌مزد کار می‌کنند و گویی فاقد هرگونه ارزش قابل پولی‌سازی‌اند، هرچند که شرایط زمینه‌ای انباشت سرمایه و زندگی اجتماعی را فراهم می‌آورند. چنان‌که کلوئی کونی [31] یاد کرده است، واکنش به همه‌گیری کووید-۱۹ به‌روشنی نشان می‌دهد که نظام موجود برای خانواده‌ها چه اندازه مسأله‌ساز است و بر این باور است که از آغاز نیز مضحک بوده است که سرپرستی و مسئولیت‌های خانوادگی را «تصمیم‌های شخصی زندگی» بدانیم که بیرون از ساعات کار سامان می‌یابد. وضعیت کنونی گویی با پیش‌آگهی‌ای طراحی شده تا این مضحکه را در شیوه اجتماعی ما برای جداسازی کار و زندگی خانوادگی به نمایش بگذارد. این «کوری گزینشی» سرمایه‌داری طبقه کارگران زن فقیر و مشروطی پدید می‌آورد که پیوسته میان مراقبت از خانواده و کاری مزدی در نوسان‌اند. مزدی آن‌چنان ناچیز که به معاشی واقعاً بسنده بدل نمی‌شود و در این میان، مسئله نابرابری جنسیتی به حاشیه رانده می‌شود

بحران ازخودبیگانگی در فمینیسم

سرکوب مشترک فمینیسم از سوی نتولیرالیسم و نئومحافظه‌کاری، فمینیسم سنتی را فرسوده و سست کرده است. در این روند، به‌حاشیه‌راندن نابرابری ساختاری، کاستی‌های نظام‌مند جامعه سرمایه‌دارانه را پرده‌پوشی کرده و به بحران ازخودبیگانگی در فمینیسم معاصر انجامیده است.

شکاف‌های جنسیتی برآمده از چرخش فمینیسم به سیاست هویتی

در سال‌های اخیر، فمینیسم دستخوش چرخشی چشمگیر به سوی پارادایمی شده است که معمولاً «سیاست هویتی» خوانده می‌شود. رویکردی که کنش‌ها و دستورکارهای سیاسی را بر پایه هویت‌های اجتماعی خاص افراد یا گروه‌ها چون جنسیت، نژاد و گرایش جنسی در اولویت می‌نشانند و سامان می‌دهد [32]. این چرخش به گونه‌ای چشمگیر بر گفت‌وگو درباره مسائل جنسیتی اثر نهاده است. صاحب‌نظرانی چون کرنشاو [33] و مک‌رابی [34] این تحول را نقد کرده‌اند و استدلال می‌کنند که با نادیده گرفتن رنج‌های مشترکی که همه جنسیت‌ها در جامعه سرمایه‌دارانه تجربه می‌کنند، این رویه به تشدید شکاف‌های اجتماعی می‌انجامد. به طور مشخص، این رویکرد را از آن‌رو نکوهیده‌اند که از اشکال خاص ستمی که دامنگیر مردان طبقه کارگر است، نظیر انتظارات اجتماعی برای برعهده گرفتن کار جسمانی سخت و سرکوب آسیب‌پذیری عاطفی، غفلت می‌ورزد. به گفته هرن [35]، جنبش مردان معاصر در کشورهای انگلیسی‌زبان طیفی از دیدگاه‌ها را دربرمی‌گیرد که احساسات فمینیست‌ستیز و فمینیست‌پذیر را در هر دو حالت شامل می‌شود. اما از دهه ۱۹۹۰ به این سو، این شاخه‌های ضد فمینیستی یا مردسالارانه بوده‌اند که در گفتمان جریان اصلی دست بالا را یافته‌اند و بازتاب‌دهنده احساس فزاینده طردشدگی و بیگانگی در میان بسیاری از مردان‌اند. این تحول پارادوکسیکال، به جای فراگیری بیشتر-چنان که از جنبشی برآمده از پیکار برای حقوق برابر انتظار می‌رود- به تشدید شکاف‌های اجتماعی و تضعیف همبستگی عمومی انجامیده است. نمود آشکار این دینامیزم را می‌توان در جنبش "کنش گران حقوق مردان" (MRA) در ایالات متحده و بریتانیا دید. با آن که این جنبش زیرگروه‌های گوناگونی دارد، نخ تسبیح مشترک در آن، این ادراک است که مردان، به‌ویژه مردان سفید دگرجنس‌گرا، از سیاست‌های جنسیتی مدرن زیان می‌بینند [36]. هم‌زمان، سرمایه‌داری راهی یافته است تا از این شکاف‌ها بهره‌برداری کند. فریزر [37] باورمند است که سرمایه‌داری با هوشیاری خطابه فمینیستی را به سود خود مصادره می‌کند و گونه‌ای از فمینیسم را می‌پرورد که ناخواسته به جای به چالش کشیدن، از وضع موجود پشتیبانی می‌کند. این پدیده غالباً «فمینیسم شرکتی» نامیده می‌شود و فمینیسمی است که در ظاهر بر برابری جنسیتی تأکید دارد، اما به سهولت با ایده‌آل‌های سرمایه‌دارانه کامیابی فردی و رقابت هم‌راستا می‌شود. جنبش «لین این» (Lean In)، سند نمونه بارز این گرایش است که در آن زن‌ها را به بالا رفتن از نردبان ارتقای موقعیت شغلی ترغیب می‌کند بی‌آنکه به نابرابری‌های ساختاری‌ای بپردازد که برای بسیاری از زنان سدهای سترگ پدید می‌آورد [38]. از این‌رو، اگر جنبش فمینیستی از شناختن و نقادانه پرداختن به این شکاف جدی بازماند

و به رویکردی فراگیرتر بازنگردد، به‌راستی نخواهد توانست به پیکار مشترک همه جنسیت‌ها زیر سیطره سرمایه‌داری پاسخ دهد. چشم‌پوشی از این امر، تنها شکاف‌های اجتماعی را ژرف‌تر می‌کند، نابرابری جنسیتی را فزون‌تر می‌سازد و همان آرمانی را سست می‌کند که فمینیسم قصد پاسداری از آن را دارد.

پوشاندن نقد فمینیستی سرمایه‌داری به‌واسطه گسترش تجاری‌سازی

برای برآوردن مطالبات برابری‌خواهانه فمینیسم، سرمایه‌داری خود را در هیأت «هم پیوند» فمینیسم درمی‌آورد و با پروپاگاندای تجاری‌سازی، واقعیت و وجود بهره‌کشی سرمایه‌دارانه را می‌پوشاند. در این رویکرد، «شهروندان» با «مصرف‌کنندگان» جایگزین می‌شوند. در چنین بستری، شعارهایی چون «حقوق زنان، حقوق بشر است»، «بدن من، اختیار من»، و «قدرت دخترانه» رواج می‌یابد. هرچند این شعارها آرمان‌های ضروری خودآیینی و توانمندسازی را ترویج می‌کنند، در چارچوب سرمایه‌دارانه غالباً مصادره می‌شوند و از دلالت‌های سیاسی اصیل فمینیستی‌شان جدا می‌افتند. پیامد این امر آن است که این عبارات می‌توانند به پنهان‌ماندن واقعیت اجتماعی یاری رسانند و آن‌اینکه کارگران زن موضوع بهره‌کشی سرمایه‌دارانه‌اند.

برای نمونه، شعار «قدرت دخترانه» که در آگهی‌ها و رسانه‌ها بسیار به کار می‌رود تا زنان را به خرید برخی کالاها به‌منزله نمود توان و استقلالشان ترغیب کند، می‌تواند ناخودآگاه بهره‌کشی و نابرابری‌هایی را که کارگران زن در زنجیره‌های جهانی تولید با آن روبه‌رویند، به حاشیه براند. همچنین عبارت «بدن من، اختیار من»، وقتی در بازاریابی محصولات زیبایی یا آرایشی به کار می‌رود، هرچند بر کنترل زنان بر سیمای ظاهری‌شان انگشت می‌گذارد، می‌تواند توجه را از بهره‌کشی‌ای که زنان در محیط‌های کار و خطوط تولید تحمل می‌کنند و از نقض حقوق تنانه آنان، منحرف سازد. در نتیجه، امکان‌های حقوق هویتی و صورت‌های مقاومتی که به‌دست سرمایه شکل می‌گیرند فزونی یافته است. امکان‌هایی که «برای پرهیز از مخالفت با سرمایه، در عرصه مصرف و کالایی‌سازی به‌دقت مدیریت و مهار می‌شوند» از این جمله هستند [39]. چنان‌که اندرو بروکس، دانشور بریتانیایی، به‌طور دقیقی استدلال می‌کند، اخلاق و بازار با یکدیگر در تعارض‌اند: «روابط اجتماعی سرمایه‌دارانه ذاتاً برای حل مشکلات توسعه نامتوازن و تخریب زیست‌محیطی ناروا ساخته شده‌اند» [40].

برای نمونه، به صنعت پوشاک جهانی بنگرید. چهره‌های تهیدست زنان کارگر پوشاک زیر صورتک فمینیست‌هایی پنهان می‌شود که روندهای مد را رقم می‌زنند. این پدیده نه فقط بهره‌کشی سرمایه‌دارانه را تشدید می‌کند، بلکه حتی از «حمایت» پرشور برخی فمینیست‌ها نیز برخوردار می‌شود. بر اساس گزارش‌ها، کم‌دستمزدترین زن کارگر پوشاک در جهان تنها ۲۶ دلار در ماه دستمزد می‌گیرد؛ رقمی به مراتب کمتر از میانگین ماهانه جهانی که ۴۷۰ دلار است. در بنگلادش - یکی از بزرگ‌ترین صادرکنندگان پوشاک جهان - نزدیک به ۹۰ درصد کارگران پوشاک زن هستند و دستمزدشان کمتر از ۵۵ دلار در ماه است و این رقمی بسیار دور از کفایت برای ضرورت‌های اولیه زندگی می‌باشد [41]. این زنان به‌طور مداوم در شرایطی پرخطر، بیش‌ازحد معمول کار می‌کنند، از فراغت محروم‌اند و بارها زیر دست کارفرمایان مورد آزارهای متفاوت قرار می‌گیرند. اینجاست که دستگاه انباشت سرمایه‌دارانه جهانی که بر تهی‌دستی زنان فرودست استوار است به‌روشنی نسبت تنگاتنگ تقسیم کار جنسیت‌مند با صور ستمگرانه بهره‌کشی را عیان می‌کند. بالاین‌همه، فمینیسم به‌قدر کافی به مناسبات مادی قدرت که بر زندگی زنان کارگر پوشاک اثر می‌گذارد نپرداخته است؛ بلکه نقد آن بر سرمایه‌داری به‌واسطه گسترش تجاری‌سازی محو شده است. این امر صورتی دیگر از "ازخودبیگانگی فمینیسم" را در جامعه‌ای رقم می‌زند که در آن اقتصاد و سیاست هرچه‌بیشتر با خرد بازار تعریف می‌شوند. در واقع، این که فمینیسم بتواند به‌راستی تضاد میان سرمایه و کار زنانه را ریشه‌کن کند، محل تردید است، زیرا غالباً استثمار نهفته در فرایند تولید ارزش اضافه را نادیده می‌گیرد یا بزک می‌کند.

ابزاری‌شدن فمینیسم در سیاست

در سال‌های اخیر، فمینیسم به ابزاری در عرصه سیاست بدل شده است. این امر هنگامی رخ می‌نماید که قوای سیاسی، گفتمان فمینیستی را دست‌کاری می‌کنند و جنبش زنان را برای توجیه منافع خویش به سلاحی تبلیغاتی و ابزاری بدل می‌سازند. دریک‌سو، فمینیسم در کشاکش سیاست داخلی به کار گرفته می‌شود؛ امری که در دگرگونی نگرش‌های سیاسی نسبت به فمینیسم در اروپا و آمریکا به‌روشنی هویداست. در بریتانیا، جنبش زنان از اعتصاب زنان داگنهام در ۱۹۶۸ به این‌سو، کمابیش با حزب کارگر گره خورده است. بالاین‌حال، پس از ورود به قرن بیست‌ویکم، احزاب محافظه‌کار و راست‌گرا از امتناع گفت‌وگو با فمینیست‌ها، به کوشش برای همکاری با آنان چرخش سیاسی داشته‌اند. با این همه، نسبت احزاب بریتانیا و جنبش زنان بسی پیچیده‌تر از روایتی خطی و ساده‌سازی شده است. بیش از صد سال پیش، حزب کارگر بریتانیا امتیاز عضویت را از امیلین

پنکهرست، رهبر جنبش زنان، دریغ کرد و به همان اندازه شگفت‌آور است که مری استل - که به «نخستین فمنیست بریتانیا» شهره است - یک محافظه‌کار شناخته شده بود. این دگرگونی‌های نگرشی در احزاب بریتانیا درباره جنبش زنان نشان می‌دهد که هسته حملات میان احزاب، بر سر تعارض منافع است، نه نزاعی اصولی بر سر این که باورمند به فمنیسم هستند یا نه.

در ایالات متحده، «خانه‌دار» نمادی مهم از ارزش‌های سنتی خانواده است و پاسداشت خانواده هسته‌ای دگرجنس‌گرا را بازتاب می‌دهد. برای کسب نفوذ سیاسی، نامزدهای فمنیست معمولاً به‌منظور جلب پایگاهی گسترده‌تر از رأی‌دهندگانی که به نقش‌های سنتی جنسیتی و ارزش‌های خانوادگی بها می‌دهند، تصویری از یک خانه‌دار سنتی اختیار می‌کنند. هیلاری کلینتون، چه در دوران بانوی اول بودن و چه در کارزارهای سیاسی پس از آن، نمونه‌ای از این پدیده است. او با آن که کنشگری نامدار در حوزه حقوق زنان بود و پیش از ریاست‌جمهوری همسرش کارنامه‌ای موفق در حقوق داشت، بارها چهره «همسری فداکار و مادری دل‌سپرده» به خود گرفت. از نمایش مهارت‌های شیرینی پزی گرفته تا گفت‌وگو درباره زندگی خانوادگی در مصاحبه‌ها را روال زندگی خود نشان می‌داد [42]. این رویکرد راهبردی به او امکان داد در میان انتظارات پیچیده‌ای که از زنان در عرصه سیاست می‌رود راه بگشاید. از یک‌سو دل‌رأی‌دهندگانی را به دست آورد که به نقش‌های سنتی جنسیتی ارج می‌نهند و از سوی دیگر از مسائل فمنیستی دفاع می‌کرد. این تصویر پارادوکسیکال از زنی از طبقه نخبگان وابسته که در عین کنش عمومی، خلُق‌وخوی «خانه‌داری» را نیز به نمایش می‌گذارد، می‌تواند تلاشی سنجیده برای پیمایش درهم‌تنیدگی انتظارات جنسیتی در چشم‌انداز سیاسی تعبیر شود.

از سوی دیگر، سرمایه‌داری فمنیسم را برای پاسداشت نظم بین‌المللی ابزار سیاسی تبدیل می‌کند. کلیشه‌های منفی پیرامون شیوه رفتار کشورهای درحال توسعه با حقوق و منافع زنان، غالباً به نگرشی پدرسالارانه در همکاری‌های فمنیستی می‌انجامد. نگرشی که به‌ویژه در دستگاه گفتمانی فمنیسم نخبگانی سفید - مسلط، بس رایج است [43]. برخی کشورهای توسعه‌یافته با موضعی ملی‌گرایانه، به‌طور معمول از پسامدرنیسم استعماری بهره می‌گیرند تا خود را ذاتاً برتر از کشورهای درحال توسعه بنامند؛ کشورهایی که به‌صورت جوامعی «بربر» تصویر می‌شوند که بنیادی خشن و بی‌اعتنا به زنان دارند. برای نمونه، در اردن، نیجریه، پاکستان و دیگر کشورهای درحال توسعه، بسیاری بر این باورند که فمنیسم شکلی از نواستعمار در دستگاه گفتمانی غرب‌محور است و غالباً چون دخالتی ناروا در شیوه زیست بومیان ادراک می‌شود [44]. از این‌رو، همکاری

فمینیستی میان کشورهای کم‌درآمد و پردرآمد غالباً به دشواری‌ها، ناکامی‌ها و پیامدهای پیش‌بینی‌ناپذیر منفی می‌انجامد. در حقیقت، نگرانی فزاینده‌ای در کار است که فمینیسم در شمال جهانی، در پاره‌ای زمینه‌ها، می‌تواند به ابزاری سیاسی مصادره شود که در خدمت ترویج برتری فرهنگی تمدن غربی عمل می‌کند. این امر آنگاه آشکار می‌شود که خطابه فمینیستی برای برجسته کردن ظرافت، فرهیختگی و تجدد جوامع غربی به کار می‌رود و بدین‌سان - ناخواسته - اعتماد فرهنگی کشورهای غیرغربی را تضعیف می‌کند.

خاستگاه نابرابری جنسیتی: سرمایه‌داری یا پدرسالاری؟

کاوش در سرچشمه‌های مسائل زنان و نقش‌های سرمایه و جنسیت در این مسائل، امری حیاتی است. با روشن کردن این پیوندها می‌توانیم دریابیم چرا جست‌وجوی رهایی زنان باید رویارویی با سرمایه‌داری انگاشته شود و چرا همبستگی میان زنان و مردان ناگزیر است. این واکاوی در نهایت ما را یاری می‌دهد تا در متن بحران‌های مستمر وجودی و ازخودبیگانگی فمینیسم، راهی پایدار برای رهایی زنان بجوئیم.

بنیاد تاریخی مسائل زنان: ستم طبقاتی برخاسته از تقدم تولید مادی بر کار بازتولیدی

در هر جامعه‌ای، «تولید» هر دو ساحت کار بازتولیدی و تولید مادی را دربرمی‌گیرد. در جوامع آغازین که بر مناسبات خویشاوندی استوار بودند، کار بازتولیدی منزلتی برتر داشت و زنان در چنین جوامعی از جایگاهی بلند برخوردار بودند. این امر به‌خوبی در اثر لی‌کاک، "افسانه‌های برتری مردان: مجموعه مقالاتی درباره زنان در فرهنگ‌های گوناگون (۱۹۸۱)"، مستند شده است. جایی که وی با تحلیل جامعه‌های بومی پرشمار، انگاره جریان اصلی درباره برتری مردان در همه جوامع را به چالش می‌کشد. ساختار اجتماعی برخی جوامع بومی جنگل‌آمازون نمونه‌ای گویا به دست می‌دهد. این جوامع خویشاوندی‌محور به‌طور سنتی برای کار بازتولیدی مانند زایمان و پرورش کودک، ارجی والا قائل بودند و بدین‌منزلت، برای زنان جایگاهی درخور در جامعه می‌شناختند. اما با تاخت‌وتاز نفوذهای بیرونی همچون فناوری کشاورزی مدرن و اقتصادهای کالامحور، تولید مادی برجسته‌تر شد و کار بازتولیدی را به سایه راند. این دگرگونی اجتماعی به تمرکز فزون‌تر مردان بر تولید مادی و در پی آن، اندوختن قدرت اقتصادی انجامید. در مقابل، زنان کم‌کم به سپهر خانگی پس‌رانده شدند و به حاشیه‌نشینی اجتماعی-اقتصادی افتادند. این جابه‌جایی‌ها روندی نگران‌کننده را برجسته می‌کند که در طی آن، غلبه تولید مادی، اهمیت کار بازتولیدی را تحت الشعاع قرار می‌دهد، نابرابری جنسیتی را دامن می‌زند و

به افول جایگاه زنان می‌انجامد. بی ارزش سازی و به‌حاشیه‌راندن کار نخستین زنان مانند زایمان و پرورش کودک، در درون ساختارهای نوین اقتصادی، دگرگونی‌ای اندوه‌بار در بافت جامعه را نشان می‌دهد. چون تولید مادی از نظر اجتماعی بر کار بازتولیدی پیشی گرفته، انباشت ثروت به هدف اصلی تولید اجتماعی بدل شده است. فریدریش انگلس تصریح می‌کند: «نخستین تقسیم کار همان است که میان مرد و زن برای پرورش کودک پدید آمد؛ و نخستین تضاد طبقاتی بنیادین که در تاریخ رخ می‌نماید، هم‌زمان است با شکل‌گیری ستیز میان مرد و زن در چارچوب ازدواج تک‌همسری، و اولین ستم طبقاتی همان ستمی است که بر جنس مؤنث از سوی جنس مذکر می‌رود. تک‌همسری گامی بزرگ در تاریخ بود، اما هم‌زمان، به‌همراه برده‌داری و مالکیت خصوصی، آغازی شد بر عصری که تا امروز نیز پایدار مانده است» [45]. این گفتار انگلس نشان می‌دهد که ساختارهای اجتماعی و شرایط اقتصادی چگونه از دیرباز زنان را به حاشیه رانده‌اند و این روند تا امروز ادامه دارد. در روزگار معاصر، این ستم جنسیتی در هیأت نابرابری اقتصادی زیر سیطره سرمایه‌داری رخ می‌نماید. انگلس بر آن است که علت نابرابری زن و مرد در برابر قانون، که میراث وضعیت‌های اجتماعی پیشین است، ستم اقتصادی بر زنان نیست، بلکه پیامد آن است [45]. این مدعا را تحقیقات پرشماری تأیید می‌کند که تفاوت‌های زیستی میان دو جنس، مسبب نابرابری جنسیتی نیست. آنچه به‌واقع این نابرابری را پدید می‌آورد، مناسبات اجتماعی است که ترجیحات، رفتارها و مهارت‌ها را شکل می‌دهد [46]. زیر سیطره سرمایه‌داری، این مناسبات نامطلوب اجتماعی در بازار کار عینیت می‌یابد. زنان که غالباً نیروی کار ارزان انگاشته می‌شوند، برای بدست آوردن ارزش اضافه، به منبع آماده سرمایه برای بهره‌کشی بدل می‌گردند. با این همه، جنسیت تنها یکی از محورهای ستم در سرمایه‌داری است و دیگر صورت‌های تبعیض بر پایه سن، نژاد، و وضعیت مهاجرت نیز به انباشت سرمایه یاری می‌رسانند [47]. تقاطع این هویت‌های متعدد، آسیب‌پذیری زنان را تشدید می‌کند و خطر بهره‌کشی از آنان را افزایش می‌دهد. از این رو، کنش گری برای رهایی زنان از کوشش‌های فراگیرتر برای رهایی کار و آزادی انسان، جدایی‌ناپذیر است.

ستم جنسیتی: ابزاری در خدمت ستم طبقاتی

برای فهم نسبت پیچیده ستم جنسیتی و حاکمیت طبقاتی در سراسر تاریخ بشر، باید اینگونه تفسیر کرد که پدرسالاری در جامعه سرمایه‌داری نه نهادی مستقل، بلکه ابزاری برای ستم طبقاتی است و همچنین بر ساخته‌ای روبنایی که از مالکیت خصوصی می‌روید. افزون بر این، میزان فرودستی آن در برابر ستم طبقاتی

در صورت‌بندی‌های اجتماعی گوناگون متفاوت بوده است. چنان‌که در جوامع فئودالی، پدرسالاری زیر سیطره طبقه زمین‌دار قرار داشت [48]. نظام فئودالی مستلزم مهر سخت‌گیرانه ازدواج و ارث‌بری از دارایی‌ها بود؛ امری که جایگاه زنان را، به‌منزله ملک یا کالایی برای مبادله میان خانواده‌ها، هرچه بیش‌تر استوار می‌کرد. فرودستی زنان و حقوق محدود آنان به طبقه زمین‌دار امکان می‌داد تا مهر افزون‌تری بر جمعیت اعمال کند و بدین‌سان چیرگی و اقتدار خویش را تحکیم بخشد. با دگرگونی مالکیت خصوصی در جهت بسط سرمایه‌داری، سرشت پدرسالاری نیز دگرگون شد. پدرسالاری خصوصی خانگی جای خود را به پدرسالاری سرمایه‌دارانه فراگیر داد که اینک در هر دو سپهر عمومی و خصوصی جای خود را باز می‌کند. سرمایه‌داران با بازسازی نسبت کار و سرمایه به هدفی دوگانه دست یافته‌اند. برای مثال، پدیده «بازار کار انعطاف‌پذیر» نمونه‌ای عینی از این دست‌کاری است که راهبردی ست مبتنی بر فزونی‌بخشیدن به کار پاره‌وقت، موقت و غیررسمی که سهم نامتناسبی از آن بر عهده زنان است. این انعطاف‌پذیری به سرمایه‌داران امکان می‌دهد نیروی کار را بنا به تقاضای بازار تنظیم کنند و هزینه‌های مرتبط با کارکنان تمام‌وقت و دائمی مانند بیمه درمان و مستمری را کاهش دهند [49][50]. سرمایه‌داری از یک‌سو، ارتشی منضبط‌تر از «ارتش ذخیره صنعتی» پدید آورده؛ و از سوی دیگر، هزینه کار بازتولیدی بر عهده خانواده را افزایش داده است. این سازوکار انتخاب زن میان «کار کردن» و «بازگشت به خانه» را تابع نیازهای انباشت سرمایه می‌کند. باین‌همه، ارزش کار بی‌مزد زنان در محاق کار خصوصی پنهان می‌ماند و بدین سبب، به‌عنوان کار اجتماعی ضروری به رسمیت شناخته نمی‌شود. این پنهان‌سازی به تداوم ستم طبقاتی برخاسته از سرمایه‌داری یاری می‌رساند و این ستمی ست که غالباً بی‌نقد می‌ماند. در چنین بستری، پدرسالاری به آماج نخستین یورش جنبش زنان بدل می‌شود و گاه دلالت‌های فراخ‌تر بهره‌کشی سرمایه‌دارانه را در سایه می‌برد. نمونه‌ای برجسته از این پدیده جنبش #من‌هم (MeToo) است که ساختارهای قدرت پدرسالارانه را که زمینه‌ساز بدرفتاری و آزار جنسی‌اند برملا و به چالش کشید و پژوهی جهانی یافت [51]. باهمه آنچه انجام داده است، جنبش "#من‌هم" از تیررس نقد بیرون نیست، چرا که ابهامی ذاتی و کانونیت فردمحور، ویژگی‌هایی نمایان از آن است که گاه زیر بار توجه رسانه‌ای فراگیر و حامیان نام‌آورش به سایه رفته است. خاستگاه‌های "جنبش توده‌ای" (grassroot) این کنش که تحلیل آن در اثر جالب ترانا بُرک، کنشگر آفریقایی-آمریکایی حقوق مدنی وجود دارد، قابل توجه است [52]. افزون بر این، اثرگذاری دگرگون‌ساز اجتماعی جنبش #من‌هم، تحت تاثیر نیروهای سیاسی است و همین امر توان

آن را برای مواجهه‌ای فراگیر با مسائل مشابه زنان طبقه کارگر که غالباً صورت‌های انباشته‌ای از تبعیض و بهره‌کشی را تجربه می‌کنند، کاهش می‌دهد. برای مثال، واکاوی‌های دانشگاهی پوشش رسانه‌ای ایالات متحده نشان داده‌اند که پس از انتصاب برت کاوانا به دیوان عالی، بازنمایی جنبش #من‌هم به سوی تصویری «سیاسی‌شده» و «قطبی» چرخیده است. در پی آن، توجه رسانه‌ها از به رسمیت شناختن تنش‌های نژادی و طبقاتی درون جنبش منحرف شد و بیش از پیش بر قطبی‌انگاری آن بر حسب خطوط حزبی متمرکز گشت [53]. در پایان، درهم‌تنیدگی هنجارهای پدرسالارانه و پویش‌های قدرت در صورت‌بندی‌های گوناگون اجتماعی، پیوند تنگاتنگ ستم جنسیتی و حاکمیت طبقاتی را در سراسر تاریخ بشر برجسته می‌کند. چنان‌که مارکس و انگلس (۱۹۷۶) به درستی در مانیفست حزب کمونیست آورده‌اند: «تاریخ تمام جامعه‌هایی که تاکنون وجود داشته‌اند، تاریخ مبارزه‌های طبقاتی است» [54]. با به رسمیت شناختن این سویه‌های به هم پیوسته، بهتر درمی‌یابیم که پدرسالاری، سرمایه‌داری و جنبش‌های فمینیستی، چگونه در تلاقی با یکدیگر، پیکار برای برابری جنسیتی و عدالت اجتماعی را شکل می‌دهند. برای جنبش زنان، حیاتی است که نه فقط به دینامیزم‌های قدرت پدرسالارانه، بلکه به ساختارهای اقتصادی زیربنایی‌ای نیز بپردازد که ستم و بهره‌کشی جنسیتی را تداوم می‌بخشند. چنین رویکردی راه را برای دگرگونی‌ای فراگیرتر و پایدارتر در جامعه می‌گشاید.

بازگشت به مارکس: از این دوراهی به کدام سو باید رفت؟

تنگنای دوسویه‌ای که امروز پیش روی فمینیسم است، اساساً میان دو مسئله کانونی در نظریه و سیاست فمینیستی یعنی "تولید و بازتولید" در نوسان است [55]. به طور کلی، جنبش زنان معاصر، دو چشم‌انداز اجتماعی کاملاً متفاوت را پیش می‌نهد. چشم‌انداز نخست، جهانی بهره‌کشان را تصویر می‌کند که بر فردگرایی متمرکز است. جهانی که در آن شمار اندکی از زنان نخبه با اتکا به سرمایه، اکثریت عظیم زنان پرولتاریای تحت ستم را در سایه می‌برد. چشم‌انداز دوم از جهانی نوید می‌دهد که از افراد آزاد سامان یافته است. جهانی با رهایی جنسیتی، برچیده شدن بهره‌کشی و همبستگی اجتماعی. برای فهم درهم‌کنش‌های پیچیده پدرسالاری، سرمایه‌داری و جنبش زنان، نیاز مبرمی به تحلیلی فراگیر و ژرف وجود دارد. در این دوراهی اجتماعی کنونی در جایی که درهم‌تنیدگی پیچیده سرمایه‌داری و جنبش فمینیستی در حال عیان شدن است، بازگشت به تحلیل مارکس، می‌تواند کلید بازتنظیم و راهبردی جنبش شود. دیدگاه‌های مارکس نه فقط به

ریشه‌های ستم طبقاتی فرو می‌رود، بلکه بر نقش نظام سرمایه‌دارانه در صورت‌بندی نقش‌ها و نابرابری‌های جنسیتی نیز انگشت می‌گذارد. با بازاندیشی در سرشت سرمایه‌داری و اثرگذاری آن بر ساختار اجتماعی، می‌توانیم چالش‌ها و فرصت‌های فمینیسم معاصر را از نو بسنجیم و راه‌های ممکن برای هم‌پیمانی با جنبش کار و دیگر جنبش‌های اجتماعی را باز بیابیم. بازگشت به تحلیل مارکسیستی یاری می‌کند تا جنبش فمینیستی از اصلاحات سطحی سرمایه‌داری، فریفته نشود و بر دستیابی به دگرگونی‌های ژرف‌تر اجتماعی پای بفشرد.

هرچه در پیچیدگی‌های ستم جنسیتی و تلاقی آن با حاکمیت طبقاتی در سراسر تاریخ بشر ژرف‌تر می‌نگریم، بیش از پیش ضرورت گوش فرا دادن به بصیرت مارکس نمایان می‌شود که: «اندیشه‌های طبقه حاکم در هر عصر، همان اندیشه‌های حاکم‌اند؛ یعنی همان طبقه‌ای که نیروی مادی حاکم جامعه است، هم‌زمان نیروی فکری حاکم آن نیز هست» [56]. این اصل بنیادین تحلیل مارکسیستی نشان می‌دهد که چگونه ایدئولوژی مسلط در جامعه که به‌دست طبقه حاکم صورت‌بندی می‌شود، ساختارهای قدرت موجود را متأثر می‌سازد و استوارتر می‌کند. ما بر این باوریم که راه دستیابی به چشم‌انداز اجتماعی دوم، بازگشت به نقد مارکسیستی از سرمایه‌داری است. چنان‌که تحلیل ما نشان می‌دهد، سرمایه‌داری نه‌تنها ستم جنسیتی را تداوم می‌بخشد، بلکه مقاصد فمینیسم را نیز تضعیف می‌کند. ایدئولوژی سرمایه‌دارانه مسلط نه‌فقط از پرداختن به ریشه‌های مسائل زنان باز می‌ماند، بلکه مستقیماً به ستم و بهره‌کشی جنسیتی دامن می‌زند. در جوامع سرمایه‌داری، کار بازتولیدی بی‌مزد زنان، چون مراقبت از کودک و کار خانگی، غالباً کم‌اهمیت تلقی و به حاشیه رانده می‌شود. امری که به نابرابری جنسیتی می‌انجامد و زنان را در بازار کار به مرتبه‌ای ثانوی فرو می‌کاهد [57]. نئولیبرالیسم و نئومحافظه‌کاری که هر دو روبناهایی برساخته سرمایه‌داری‌اند، قدرت همبستگی اجتماعی را فرسوده می‌کنند و فمینیسم را به نمایندگی اقلیتی کوچک فرو می‌کاهند و بدین‌سان، نابرابری جنسیتی و بهره‌کشی اقتصادی را هرچه بیش‌تر تشدید می‌کنند [58]. تحلیل مارکسیستی، بینش‌های ارزشمندی درباره تقاطعیت جنسیت و طبقه به دست می‌دهد. مارکس در کتاب ایدئولوژی آلمانی بیان می‌کند: "مشاهده تجربی باید در هر مورد جداگانه به‌طور مشخص و بی‌هیچ رازورمز و حدس‌وگمانی، پیوند ساختار اجتماعی و سیاسی را با تولید آشکار سازد. ساختار اجتماعی و دولت پیوسته از فرایند زندگی افراد معین سر برمی‌آورد؛ اما نه افراد چنان‌که در خیال خود یا دیگران می‌نمایند، بلکه چنان‌که واقعاً هستند. یعنی چنان‌که عمل می‌کنند، به‌نحو مادی تولید می‌کنند، و از این‌رو تحت حدود، مفروضات و شرایط مادی معینی کار می‌کنند؛ شرایطی که مستقل از اراده آنان است"

[56]. از این رو، شرایط مادی سرمایه‌داری به‌طور مستقیم بر مناسبات زن و مرد اثر می‌گذارد و آن‌ها را صورت‌بندی می‌کند. فرودستی زنان نه ذاتی ویژگی‌های زیستی آنان، بلکه حاصل آرایش‌های ویژه اقتصادی در جامعه سرمایه‌دارانه است [59]. در این بستر، نقد نانسی فریزر لایه‌ای دیگر از پیچیدگی را می‌افزاید. او استدلال می‌کند که ارج‌گذاری‌های فمینیستی بر کار مزدی، گاه «جزئی کلیدی» در مشروعیت‌بخشی به انباشت ارزش سرمایه‌دارانه فراهم آورده‌اند [60]. این نکته، بر درهم‌کنش ظریف میان فمینیسم و ساختارهای سرمایه‌دارانه تأکید می‌گذارد. مسئله آن است که با گرایش فمینیسم معاصر به «درآغوش گرفتن» نئولیبرالیسم یا «پناه‌بردن» به نئومحافظه‌کاری، کانون مسائل زنان از «چرا زنان ستم می‌بینند و چگونه باید این ستم را پایان داد» به «زن بودن چه معنایی دارد» جابه‌جا شده است. تأکید بر خودآیینی و عاملیت زنانه، درهم‌تنیدگی‌های ابعاد اجتماعی و فرهنگی و نیز ساحت‌های روانی را نادیده می‌گیرد [61]. در پی آن، نابرابری ساختاری جنسیتی و داعیه‌های رهایی زنان، پوشیده و به حاشیه رانده شده است. مصادره فمینیسم به‌دست نیروهای سرمایه‌دارانه به پراکندگی جنبش زنان و کاستی توان دگرگون‌ساز آن انجامیده است. برای تحقق رهایی زنان در پیوند با رهایی کار و رهایی انسانی، باید همه نیروهای اجتماعی ممکن را در ریشه‌کن کردن بهره‌کشی جنسیتی و دیگر صورت‌های بهره‌کشی تداوم‌یافته به‌دست سرمایه‌داری همسو کرد. فمینیسم معاصر باید اهمیت جبهه‌ای واحد در برابر سرمایه‌داری را به‌رسمیت بشناسد و در پی هم‌پیمانی با دیگر جنبش‌های اجتماعی مطالبه‌گر عدالت کار، عدالت زیست‌محیطی و ضدنژادپرستی باشد. با بنا کردن همبستگی‌ها بر پهنه پیکارهای گوناگون، فمینیست‌ها می‌توانند ریشه‌های نظام‌مند ستم جنسیتی را به‌نحوی مؤثر به چالش بکشند و دگرگونی معناداری بیافرینند. هرچه سرمایه‌داری بیش‌تر خود را سازگار می‌کند و صداها را معترض را به تصرف درمی‌آورد، ضرورت آن که فمینیست‌ها پیکار خویش را به سوی رویکردی مبتنی بر آگاهی طبقه بازجهت‌دهند، بنیادی‌تر می‌شود. در روزگار مارکس، گسترش سرمایه‌داری، صنعت را فزونی بخشید و شمار فراوانی از پرولتاریای نیرومند و سخت‌به‌هم‌پیوسته پدید آورد. اما سرمایه‌داری معاصر به انواع سازگاری‌ها در نظام مالکیت، نسبت کار- سرمایه و سازوکارهای تنظیم اقتصادی دست زده است تا تضاد کار و سرمایه را تخفیف دهد و صور گوناگون اعتراض را از میان بردارد. در این پس‌زمینه، تعارض‌های درونی منافع در میان گروه‌های استثمارشده پدید آمده و تشدید شده است. پیامد آن که نیروهای ستم‌پهنده با سرمایه‌داری تحلیل رفته و پراکنده شده‌اند. از این رو، یکپارچگی پیکارهای متنوع، ذیل آرمانی مشترک برای به‌چالش کشیدن ساختارهای

چندوجهی ستم که به دست سرمایه‌داری تداوم می‌یابد، امری اساسی است. در نتیجه، با از سر گرفتن نقد و تحلیل مارکس از سرمایه‌داری می‌توانیم راهی برای برون‌رفت از دوراهی اجتماعی کنونی بیابیم. این بازگشت به معنای نسخه‌برداری ساده از نظریه‌های گذشته نیست، بلکه کاربرد منعطف بصیرت‌های ژرف مارکس در قبال مسائل جنسیتی و چالش‌های اجتماعی امروز است. چنان‌که مارکس یادآور می‌شود، نظام سرمایه‌داری پیچیده و دگرگون‌پذیر است، اما اثر بنیادین آن بر مناسبات کار و جنسیت پایدار می‌ماند. تنها با فهم ژرف این اثرات است که می‌توانیم راه‌هایی راستین زنان و همه فرودستان را بیابیم. این راه از اصلاحات درون نظام سرمایه‌داری فراتر می‌رود و دگرگونی بنیادی اجتماعی را می‌طلبد. در این بزنگاه تاریخی خطیر، بازگشت به مارکس نه صرفاً بازنشاسایی نظریه، بلکه ترسیم جهتی راهبردی است که ما را به سوی رهایی واقعی و عدالت اجتماعی رهنمون می‌شود.

پایان دادن به حاشیه‌نشینی فمینیسم مارکسیستی

فمینیسم مارکسیستی به‌طور کلی طی دهه‌ها از منظر کنش‌گری و پژوهش فمینیستی کنار افتاده بود [62]. با آن‌که این فمینیسم بینش‌هایی ژرف درباره چگونگی شکل‌دادن و پایدارنگه‌داشتن نابرابری جنسیتی از سوی سرمایه‌داری عرضه می‌کند، اغلب، بیش‌ازحد ایده‌نظری و دشوار برای عامه‌پسند شدن تلقی می‌شود. برای نمونه، از دهه ۱۹۸۰ به این‌سو، زیر فشار جهانی‌سازی سرمایه‌دارانه، بسیاری از جنبش‌های فمینیستی ترجیح داده‌اند به راه‌حل‌هایی در درون خود نظام سرمایه‌داری تن دهند تا آن‌که کل نظام را به پرسش بگیرند. فمینیسم باید به فراخور بحرانی که اکنون در آن هستیم قد علم کند؛ بحرانی که سرمایه‌داری در بهترین حالت می‌تواند جابه‌جایش کند، اما از حل آن ناتوان است. راه حل راستین چیزی کمتر از شکلی تمام‌عیار جدیدی از سازمان‌دهی اجتماعی نمی‌طلبد [63]. به‌طور مشخص، برخی فمینیست‌های موج سوم به‌جای به‌چالش کشیدن ساختار بنیادین سرمایه‌داری، از اجرای تمهیدات برابری جنسیتی در بستر شرکت‌ها دفاع کرده‌اند. از جمله ترویج تنوع جنسیتی در هیئت‌مدیره‌ها یا همکاری با دولت‌ها برای صورت‌بندی سیاست‌های زن‌دوست که هیچ عملیتی برای زنان ایجاد نکرده است. چنان‌که از نقد بودچن [64] برمی‌آید، فمینیسم انتخاب‌محور در بستر سرمایه‌داری متأخر، پیچیدگی نسبت فمینیسم با انتخاب فردی را نادیده می‌گیرد و بدین‌سان به پدیدآمدن سوژه فمینیستی نئولیبرال فردی‌شده‌ای (individualized) می‌انجامد که به بازتولید حاکمیت نئولیبرال یاری می‌رساند. این امر نفوذ فمینیسم مارکسیستی را در سیاست جریان اصلی و در دانشگاه محدود کرده است.

هرچند علل به‌حاشیه‌راندن فمینیسم مارکسیستی پیچیده و چندسویه است، به‌طور کلی باز می‌توان این بخش از سخن مارکس و انگلس (۱۹۷۴) در ایدئولوژی آلمانی که این رویکرد را با تیزیابی توصیف کرده‌اند، بازخوانی کرد که: «طبقه‌ای که ابزار تولید مادی را در اختیار دارد، هم‌زمان بر ابزار تولید فکری نیز تسلط دارد؛ از این‌رو، عموماً اندیشه‌های کسانی که از ابزار تولید فکری بی‌بهره‌اند، تابع آن است. اندیشه‌های حاکم چیزی نیست جز بیان ایده آل مناسبات مادی حاکم یا همان مناسبات مادی مسلط که به هیأت اندیشه دریافت شده‌اند. به عبارت دیگر یعنی مناسباتی که طبقه‌ای را طبقه حاکم می‌سازند، و بدین اعتبار، اندیشه‌های حاکمیت آن طبقه هستند.» (ص ۶۴). از یک‌سو، ساختارهای قدرت در درون نظام سرمایه‌داری ممکن است با هر نظریه‌ای که وضع موجود را به مخاطره اندازد مقاومت ورزند و بدین‌سان پشتیبانی‌یافتن و گسترش‌یافتن آن را دشوار کنند. این نگره در سنجش با فمینیسم جریان اصلی مانند فمینیسم لیبرال، مواضع فمینیسم مارکسیستی را چه‌بسا بیش از حد رادیکال و نظری بینگارد و ناهمخوان با نیازهای عملی اقلیم سیاسی کنونی ارزیابی کند. برای نمونه، بسیاری دولت‌ها و شرکت‌ها ممکن است نظریه‌های فمینیستی میانه‌روتر و سازگار با نظام اقتصادی موجود را ترجیح دهند [65]. از سوی دیگر، کشاکش‌ها و شکاف‌های ایدئولوژیک در درون جنبش فمینیستی نیز عواملی مهم هستند. جناح‌های گوناگون ممکن است تصورها و اهدافی ناهمسو داشته باشند. برخی بیش‌تر متمایل‌اند پیگیر آزادی و انتخاب فردی باشند و نابرابری بنیادین زیر سیطره سرمایه‌داری را نادیده بگیرند [65]. چنین شکافی می‌تواند در به‌حاشیه‌راندن دیدگاه‌های فمینیسم مارکسیستی نقش موثری داشته باشد. چنان‌که در "فمینیسم برای ۹۹ درصد: مانیفست" یاد شده است، این دوره از سرمایه‌داری، کفه هر پیکار اجتماعی را سنگین‌تر کرده و برخی کوشش‌ها برای دست‌یافتن به اصلاحات نمونه‌وار را به نبردهایی برای بقا دگرگون ساخته است. در چنین شرایطی، زمان میانه‌نشینی به سر آمده است [63]. پایان‌دادن به حاشیه‌نشینی فمینیسم مارکسیستی، مستلزم تلاشی هماهنگ است. نخست اینکه، تقویت آموزش و ترویج فمینیسم مارکسیستی نباید به صرف انتشار ایده‌های محوری آن مانند بازتصور و به‌کار بستن آن در جهان سرمایه‌دارانه و جهانی‌شده امروز، فروکاسته شود. مشارکت فعال پژوهشگران و کنشگران برای پیشبرد فمینیسم مارکسیستی حیاتی است و این چالش مداوم، متضمن این است که این رویکرد جایگاه خود را در دانشگاه و در جنبش‌های اجتماعی باز یابد و پیوند نظریه و عمل برجسته شود. کارنامه دانشوران نامدار فمینیسم مارکسیستی و توفیق کارزارهای اجتماعی می‌تواند بینش‌هایی ژرف درباره چگونگی ترجمه نظریه به دگرگونی عینی به دست دهد. افزون بر این، فمینیسم

مارکسیستی نمی‌تواند به تنهایی بایستد؛ باید به نحوی منعطف و خلاق در زمینه‌های فرهنگی و سیاسی گوناگون به کار بسته شود. این سازگاری‌پذیری، آن را به ابزاری جهانی برای رویارویی با چالش‌های امروز بدل خواهد کرد. ساختن هم‌پیمانی با دیگر جنبش‌های عدالت‌خواه اجتماعی چون جنبش کار، جنبش‌های زیست‌محیطی و گروه‌های ضدنژادپرستی، حیاتی است. بدین‌سان می‌توانیم افق جهانی آن را برجسته کنیم و همکاری و نوآوری را در پهنه‌های میان‌فرهنگی و فرامرزی پیش ببریم. افزون بر این، باید به چگونگی درهم‌تنیدگی فناوری‌های نو و رسانه‌های جدید با فمینیسم مارکسیستی دقت کنیم و نیز به این که چگونه می‌توان از این ابزارها بهره برد تا دامنه اثرگذاری آن گسترش یابد و پذیرش فراگیرترش تسهیل شود.

به طور خلاصه، برای برکشیدن فمینیسم مارکسیستی به عرصه‌ای فراخ‌تر، باید آن را با واقعیت عینی دریابیم، به گونه‌ای فعال با دیگر نیروهای اجتماعی هم‌پیمان شویم، به نحوی منعطف خود را با محیط‌های فرهنگی و سیاسی گوناگون سازگار کنیم، و برای آموزش و ترویج آن از ابزارهای نوین به نحوی کارآمد بهره بگیریم. تنها از رهگذر چنین راه‌هایی است که فمینیسم مارکسیستی می‌تواند به راستی به ابزاری نیرومند برای پیش‌برد دگرگونی جهانی بدل شود.

نتیجه‌گیری

بر پایه این تحلیل، این باور وجود دارد که فمینیسم معاصر بر سر دوراهی‌ای ایستاده است که از هر دو گفتمان نئولیبرالیسم و نئومحافظه‌کاری اثر می‌پذیرد و تا حدی با گفتمان جریان اصلی سرمایه‌داری همسو شده است. این همسویی خطر آن را در پی دارد که فمینیسم هرچه بیش‌تر از آرمان اولیه‌ی رهایی زنان منحرف شود و در گفتمان خودمحوری، قدرت و تقابل غرقه شود. با کاستی تمرکز بر نقد سرمایه‌داری، نابرابری ساختاری جنسیتی به حاشیه می‌رود و نیازهای اکثریت زنان برای بقا و بالندگی نادیده گرفته می‌شود. در چهارچوب سرمایه‌داری، خواه با «کار کردن» خواه با «بازگشت به خانه»، زنان غالباً در خدمت انباشت درونی و گسترش بیرونی سرمایه به کار گرفته می‌شوند. نسبت پرتنش فمینیسم و سرمایه‌داری، تناقض‌های درونی‌ای را عیان می‌کند که آرمان‌های هر دو را به چالش می‌کشد. دگرگون کردن نظام سرمایه‌داری محور ستم جنسیتی، بی‌آنکه تنگناها، از خودبیگانگی و محدودیت‌های فمینیسم معاصر ژرف‌اندیشی شود، بسی دشوار خواهد بود. برای تحقق این هدف، باید به مارکس بازگردیم و تنها با تفسیر خودمختاری تنانه و توان زنان از منظر زیست‌مادی و بازتولید

طبقاتی، و با هم‌پیوند کردن نیروهای گوناگون اجتماعی در کنش‌های عملی علیه سرمایه‌داری، فمینیسم می‌تواند قوت خویش را باز یابد. چون آن روز فرا رسد، تاریخ گواهی خواهد داد که برابری راستین جنسیتی نه ارتقای «حق انتخاب فردی» برای گروهی اندک، که رهایی همگان است؛ و مارکسیسم بار دیگر در تاریخ رهایی انسان به ثبت خواهد رسید.

فهرست مراجع:

- [1] Planned Parenthood (2022) Roe v. Wade overturned: Supreme Court gave states the right to outlaw abortion. <https://www.plannedparenthoodaction.org/issues/abortion/roe-v-wade>. Accessed 9 Nov 2022.
- [2] Nussbaum M (2021) The feminist critique of liberalism. In: Women's Voices, Women's Rights. Routledge. pp. 13–56
- [3] Hooks B (2000) Feminist theory: from margin to center. Pluto Press, London
- [4] Grewal I (2013) Outsourcing patriarchy: feminist encounters, transnational mediations and the crime of “honour killings”. Int Fem J Polit 15(1):1–19
- [5] Krook ML, True J (2012) Rethinking the life cycles of international norms: The United Nations and the global promotion of gender equality. Eur J Int Relat 18(1):103–127
- [6] Mirowski P (2015) Postface: defining neoliberalism. In: The road from Mont Pèlerin: The making of the neoliberal thought collective, with a new preface. Harvard University Press, Boston, pp. 417–455

[7] Fraser N (2009) Capitalism, feminism, and the cunning of history. *New Left Rev* ۵۶ :97–117

[8] Vallier K (2022) Neoliberalism. In E. N. Zalta & U. Nodelman (Eds.), *The Stanford Encyclopedia of Philosophy* (Winter 2022 edn.) <https://plato.stanford.edu/archives/win2022/entries/neoliberalism>. Accessed 5 Oct 2023

[9] McCarthy J, Prudham S (2004) Neoliberal nature and the nature of neoliberalism. *Geoforum* 35(3):275–283

[10] Prügl E (2015) Neoliberalising feminism. *New Polit Econ* 20(4):614–631

[1۱] Brandon H (2009) The recent historiography of American neoconservatism. *Hist J* 52(2):475–491

[1۲] Butler J (2013) Contingent foundations: Feminism and the question of “postmodernism”. In *Feminists theorize the political*. Routledge, London, pp. 3–21

[1۳] Pennings SM (2022) A Gender Employment Gap Index (GEGI). World Bank. Policy Research Working Paper 9942

[1۴] Kabeer N, Natali L (2013) Gender equality and economic growth: is there a win-win? *IDS Working Papers* 2013(417):1–58

[1۵] Halim D, O’Sullivan MB, Sahay A (2023) Increasing female labor force participation. World bank group gender thematic policy notes series: evidence and practice note. <https://openknowledge.worldbank.org/server/api/core/>

bitstreams/6dcecd3-27ec-49a5-acbf-4f81fef32d8a/content. Accessed 16 Aug 2023

[1۶] ILO (2018) Women and men in the informal economy: a statistical picture, third edition. International Labour Organization, Geneva

[1۷] Eurostat (2020) Eurostat Closing the gender pension gap?. <https://doi.org/https://ec.europa.eu/eurostat/web/products-eurostat-news/-/DDN-20200207-1>

[1۸] Littler J (2008) Radical consumption: shopping for change in contemporary culture. Open University Press, Maidenhead

[1۹] Repo J (2020) Feminist commodity activism: The new political economy of feminist protest. *Int Polit Sociol* 14(2):215–232

[۲۰] Dean J (2009) Democracy and other neoliberal fantasies. Duke University Press, Durham

[۲۱] Wigley E, Dornelles VR (2022) Blue is for boys: postfeminist continuations of gender, body and hue in UK magazines, 2009-2018. *Gender Place Cult* 3(3):345–371

[۲۲] O'Donnell P, Tierney E, O'Carroll A et al. (2016) Exploring levers and barriers to accessing primary care for marginalised groups and identifying their priorities for primary care provision: a participatory learning and action research study. *Int J Equity Health* 15:197. <https://doi.org/10.1186/s12939-016-0487-5>

[۲۳] Butler J (2013) Contingent foundations: Feminism and the question of “postmodernism”. In *Feminists theorize the political*. Routledge, London, pp. 3–21

[۲۴] Gianoncelli E (2022) Anti-feminist conservative women intellectuals and the rhetoric of reaction. *Polit Q* 93(1):39–45

[۲۵] Merelli A (2017) The Trump administration isn't just curtailing women's rights; it's systematically eroding trust in women. *Quartz*. <https://qz.com/1099217/thetrump-administration-isnt-just-curtailing-womens-rights-its-systematicallyeroding-trust-in-women/>. Accessed 20 Jun 2023

[۲۶] Duffy C (2015) States' rights vs. women's rights: the use of the populist argumentative frame in anti-abortion rhetoric. *Int J Commun* 9(1):3494–3501

[۲۷] Yingling J (2020) Why women leave white nationalist movements: exploring the deradicalization process. *Yale Undergrad Res J* 1(1):20

[۲۸] United Nations (2020) Policy Brief: The Impact of COVID-19 on Women. <https://reliefweb.int/sites/reliefweb.int/files/resources/policy-brief-the-impact-ofcovid-19-on-women-en.pdf>. Accessed 20 Jun 2023

[۲۹] Lane SD (2004) Marriage promotion and missing men: African American women in a demographic double bind. *Med Anthropol Q* 18(4):405–428

[۳۰] Eisenstein H (2009) *Feminism seduced: how global elites use women's labor and ideas to exploit the world*. Paradigm Publishers, London, p. 17

[31] Cooney C (2020) The parents are not all right. <https://gen.medium.com/parentsare-not-ok-66ab2a3e42d9>. Accessed 20 Mar 2022

[32] Cressida H (2020) Identity politics. In: Zalta EN (ed) The Stanford Encyclopedia of Philosophy (Fall 2020 edn). <https://plato.stanford.edu/archives/fall2020/entries/identity-politics>.

Accessed 7 Oct 2023

[33] Crenshaw K (2013) Demarginalizing the intersection of race and sex: A black feminist critique of antidiscrimination doctrine, feminist theory and antiracist politics. In: Feminist legal theories. Routledge, London, pp. 23–51

[34] McRobbie A (2008) The aftermath of feminism: gender, culture and social change. Sage Publications Ltd, New York

[35] Hearn J (1993) The politics of essentialism and the analysis of the “men’s movement (s)”. *Fem Psychol* 3(3):405–409

[36] Messner MA (2016) Forks in the road of men’s gender politics: men’s rights vs feminist allies. *Int J Crime Just Soc Democr* 5(2):6–20

[37] Fraser N (2009) Capitalism, feminism, and the cunning of history. *New Left Rev* 56:97–117

[38] Eddy PL, Ward K (2015) Lean in or opt out: career pathways of academic women. *Chang Magazine High Learn* 47(2):6–13

[39] Banet-Weiser S, Mukherjee M (2012) Introduction: Commodity activism in neoliberal times. In: Commodity activism: cultural resistance in neoliberal times. New York University Press, New York, pp. 1–12

[40] Brooks A (2015) Clothing poverty: the hidden world of fast fashion and secondhand clothes. Zed Books, London

[41] Lu S (2020) Minimum wage level for garment workers in the world. <https://shenglufashion.com/2020/12/04/minimum-wage-level-for->

garment-workers-in-the-world-updated-in-december-2020/. Accessed 30 Jun 2022

[42] Swinth K (2012) Hillary Clinton, cookies and the rise of working familiesm. CNN. <https://edition.cnn.com/2012/03/16/opinion/swinth-hillary-clinton/index.html>. Accessed 28 Jun 2023

[43] Smith C (2011) Who defines “mutilation” Challenging imperialism in the discourse of female genital cutting. *Fem Formation* 23(1):25–46

[44] Rajan H, Thornhill K (2019) Dilemmas of feminist practice in transnational spaces: Solidarity, personal growth, and potential solutions. *Gender Place Cult* 26(10):1345–1352

[45] Engels F (1990) Origin of the family, private property, and the state. In: Marx and Engels collected works volume 26. Lawrence and Wishart, London

[46] Fernandez R (2013) Cultural change as learning: the evolution of female labor force participation over a century. *Am Econ Rev* 103(1):472–500

[47] UN Women (2020) COVID-19 and ending violence against women and girls. UN Women, New York

[48] Dahlerup D (2018) Confusing concepts-confusing reality: a theoretical discussion of the patriarchal state. In: *Women and the state*. Routledge, London, pp. 93–127

[49] Standing G (1989) Global feminization through flexible labor. *World development* 17(7):1077–1095

[50] Levitt L (2021) Sex Work/Gig Work: A Feminist Analysis of Precarious Domina Labor in the Gig Economy. In: *The Gig economy*. Routledge, London, pp. 58–71

[51] Mendes K, Ringrose J, Fileborn B, Loney-Howes R (2019) Digital feminist activism: #MeToo and the everyday experiences of challenging rape culture. #MeToo and the Politics of Social Change. Palgrave Macmillan, Cham

[52] Rottenberg C (2019) # MeToo and the prospects of political change. Soundings 71:40–49

[53] Earle ER (2019) “The consequences will be with us for decades”: the politicization and polarization of the # MeToo and Time’s Up movements in the United States. Interact Stud Commun Cult 10(3):257–271

[54] Marx K, Engels F (1976) Manifesto of the Communist Party. In: Marx and Engels collected works volume 6, Lawrence and Wishart, London

[55] Payne JG, Tornhill S (2023) The enemy’s enemy: feminism at the crossroads of neoliberal co-optation and anti-gender conservatism. J Polit Ideol 28(1):62–82

[56] Marx K, Engels F (1974) The German ideology. Lawrence and Wishart, London

[57] Levitt L (2021) Sex Work/Gig Work: A Feminist Analysis of Precarious Domina Labor in the Gig Economy. In: The Gig economy. Routledge, London, pp. 58–71

[58] Molyneux M, Dey A, Gatto MA, Rowden H (2021) New feminist activism, waves and generations. UN Women Discussion Paper (UN Research and Data)

[59] Fernandez R (2013) Cultural change as learning: the evolution of female labor force participation over a century. Am Econ Rev 103(1):472–500

[60] Fraser N (2009) Capitalism, feminism, and the cunning of history. *New Left Rev* 56:97–117

[61] Gill RC (2007) Critical respect: the difficulties and dilemmas of agency and ‘choice’ for feminism: a reply to duits and van Zoonen. *Eur J Women’s Stud* 14(1):69–80

[62] Carbin M (2021) Feminist struggles as anti-capitalist struggles: rediscovering Marxist feminism. *Int Fem J Polit* 23(3):508–512

[63] Arruzza C, Bhattacharya T, Fraser N (2019) *Feminism for the 99 percent: a manifesto*. Verso, London

[64] Budgeon S (2015) Individualized femininity and feminist politics of choice. *Eur J Women’s Stud* 22(3):303–318

[65] Kantola J, Squires J (2012) From state feminism to market feminism? *Int Polit Sci Rev* 33(4):382–400

[66] Butler J (2013) Contingent foundations: Feminism and the question of “postmodernism”. In *Feminists theorize the political*. Routledge, London, pp. 3–21